فلاخن ۱۶۲

چگونه سازمان بیابیم؟

ایده‌هایی برای سازمان‌یابی انقلابی

کمیته‌ی جواد نظری فتح‌آبادی

فلاخـــن
شماره‌ی ۱۶۲

چگونه سازمان بیابیم؟

ایده‌هایی برای سازمان‌یابی انقلابی

کمیته‌ی جواد نظری فتح‌آبادی*

* جواد نظری فتح‌آبادی اولین شهید، یا یکی از اولین شهدای قیام آبان ۹۸ در سیرجان است که در شامگاه ۲۴ آبان با شلیک گلوله به سرش کشته شد.

منشور

تقریباً روشن است که در ایران دولت دیگر وجود ندارد. البته در اینجا استفاده از نام «دولت» تنها اشاره به هیات وزیران و وزارتخانه‌های زیر نظر رییس‌جمهور نیست، بلکه تمام دستگاهی را مد نظر دارد که اداره‌ی مملکت را برنامه‌ریزی و اجرا می‌کند. به این معنا ایران را نیرویی اداره نمی‌کند. افزایش مداخله‌ی سپاه پاسداران به عنوان بازوی نظامی حاکمیت هم در امور خارجی (مداخله در کشورهای هم‌جوار، مذاکره و معانده با دولت‌های متخاصم و غیرمتخاصم، ارتباط با متحدان منطقه‌ای و جهانی جمهوری اسلامی) و هم در امور داخلی (امدادرسانی در جریان سیل خوزستان و همین‌طور سیل سیستان و بلوچستان، اداره‌ی سرکوب قیام آبان، و به تازگی مداخله در مدیریت بحران کرونا) توامان با ازکارافتادگی بوروکراسی دیوانی از این روست که حاکمیت تلاش می‌کند بحران ناکارآمدی خودش را با اتکا به سلسله‌مراتب پادگانی همین بخش نظامی جبران کند که با امتیازهای فراوان اقتصادی فربه شده و بهره‌مندی آن از این امتیازها تنها با بقای حکمرانی جمهوری اسلامی تضمین می‌شود. سپاه پاسداران در اتحاد با رهبر جمهوری اسلامی تنها نهادی است که هنوز انگیزه‌ی کافی برای صیانت از جمهوری اسلامی را دارد هرچند این آخرین حلقه‌ی قدرت هم به اندازه‌ی کافی شکننده است چرا که با آشکار شدن اولین نشانه‌های سقوط، باندهای مافیایی لانه‌کرده در فرماندهی این نیرو نیز سود بلافصل خودشان را به شرط‌بندی روی اسب مرده ترجیح خواهند داد.

از سوی دیگر از دی‌ماه ۹۶ تا قیام آبان ۹۸ و بعد از آن اعتراضات دی ۹۸ مبارزات مردمی هر دم گسترش کمی و کیفی بیشتری داشته است. شکافی که دی‌ماه ۹۶ در وضعیت ایجاد کرد نه التیام یافته و نه دستگاه حاکم توان و امکان التیام دادن آن را دارد. از سویی ورشکستگی تام و تمام دولت و بدهی‌های جبران‌ناپذیر آن (که در تاریخ معاصر ایران بی‌سابقه است) اجرای سیاست‌های اقتصادی نولیبرالی را ناگزیر می‌کند و از سوی دیگر اجرای سیاست‌های نولیبرالی هم خشم توده‌های فرودست را افزون‌تر کرده و هم گستره‌ی نارضایتی‌های عمومی را افزایش می‌دهد. روز به روز بخش‌های بیشتری از طبقه‌ی متوسط شهری فقیرتر یا به اصطلاح پرولتریزه‌تر می‌شوند. به همین دلیل بود که در قیام آبان‌ماه با رادیکالیسمی فزون‌تر از خیزش دی‌ماه ۹۶ روبه‌رو بودیم و در اعتراضات دی‌ماه ۹۸ به وضوح نه تنها شعار سرنگونی حکومت بلکه شعار انقلاب را نیز شنیدیم.

با این همه و اتفاقاً بر بستر همین وضعیت است که پرسش مهمی در سطح جنبش و نیروهای مبارز مطرح می‌شود و طرح آن لحظه به لحظه مبرم‌تر از پیش شده و خواهد شد: چگونه سازمان بیابیم؟ خوشبختانه بعد از سال‌ها سازمان‌گریزی و تشکیلات‌ستیزی که از یک سو میراث شوم شکست انقلاب ۵۷ و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق بود و از سوی دیگر ماحصل تفوق جریان‌های روشنفکریِ تشکیلات‌ستیز در میان چپ و جنبش کمونیستی، اینک اگر نه همه، اما بخش‌های وسیعی از مبارزان جنبش کمونیستی در لزوم متشکل شدن، سازمان یافتن و سازماندهی تردیدی ندارند. بنابراین پرسش اصلی که هنوز پابرجاست و به نظر می‌رسد تنها محدود به ایران و وضعیت ما هم نباشد، پرسش از چگونگی این سازمان یافتن است.

البته برای بخش‌هایی از چپ اساساً پرسش در این سطح مطرح نیست. این نیروها نه تنها مانند ما به لزوم متشکل شدن باور دارند بلکه هنوز اعتقاد دارند طرح‌های دهه‌های گذشته و الگوهای تشکیلاتی کلاسیک تنها پاسخ موجود، ممکن و مطلوب به این پرسش است. وظیفه‌ی این نیروها بی‌شک این خواهد بود که بدون عمده کردن نقش دستگاه سرکوب بتوانند به این پرسش نیز پاسخ بدهند که چرا به‌رغم وجود تشکل‌های مدعی پیروی از این الگوهای کلاسیک در خارج و به شکل محدودتری در داخل کشور، گستره و رشد هیچ‌کدام آنها نتوانسته در بهترین حالت از چند ده عضو فراتر رود و این روند همواره ملازم ریزش‌ها و انشعاب‌های متعدد نیز بوده است. فارغ از این‌که میزان اثرگذاری همین تشکل‌های محدود بر مبارزات جاری چه بوده یا چه می‌تواند باشد. با این وجود طرح بحث‌های مهم و اساسی‌ای که می‌توان آن را با این بخش از جنبش کمونیستی در میان گذاشت هم در وضعیت فعلی و هم به ویژه در این متن اتلاف وقت است، البته نه به این دلیل که این نیروها اهمیت ندارند بلکه به این دلیل که ماحصل ایده‌های آنها چیزی بیشتر از آنچه در عرصه‌ی عمل شاهد آن هستیم نیست و به وضوح این

مابه‌ازای عملی توان پاسخگویی به نیاز مبرمی که در سطح جنبش احساس می‌شود را ندارد. هر ایده‌ای، و در اینجا هر ایده‌ای در مورد شیوه‌های سازماندهی و سازمان‌یابی، باید بتواند امکانات واقعیِ خودش را در درون وضعیت موجود نشان دهد و بر آن مبنا حرکت کند. این سرشت حقیقی تمام تاریخ مبارزات انقلابی در سرتاسر جهان بوده و تا اطلاع ثانوی خواهد بود. بنابراین ما در این متن بدون این‌که وارد بحث بر سر مسئله‌مندی‌های موجود در مورد ساختارهای سنتی تشکیلاتی شویم، تلاش می‌کنیم طرحی را با توجه به واقعیتی که با آن روبه‌روییم پیشنهاد کنیم.

جایی میان توهم و واقعیت

نیروها و جریانات موسوم به «چپ محور مقاومت» برای اثبات این‌که در شرایط فعلی بقای جمهوری اسلامی بهتر از سرنگونی آن است بر نکته‌ای واقعی انگشت می‌گذارند: حزب طبقه‌ی کارگر که بتواند رهبری انقلاب را بر عهده بگیرد وجود ندارد. آنها از این مقدمه‌ی واقعی نتیجه می‌گیرند که بنابراین هرگونه سراسری شدن مبارزات، اعتلای مبارزات کارگری از مبارزات صنفی به مبارزات سیاسی و خیزش‌های توده‌ای نه تنها به نفع انقلاب نیست بلکه در غیاب حزب طبقه‌ی کارگر در نهایت آب به آسیاب امپریالیسم و دست‌نشانده‌گان آن خواهد ریخت که در کمین نشسته‌اند تا زمام امور را به دست بگیرند. البته فعلاً این نکته‌ی مهم را در نظر نخواهیم گرفت که از نظر این نیروها امپریالیسم تنها در آمریکا و متحدان جهانی آن خلاصه می‌شود و بنابراین هر نیرویی که در برابر هژمونی جهانی آمریکا ایستاده باشد لاجرم به جبهه‌ی مقاومت ضدامپریالیستی تعلق دارد. برای چند لحظه تلاش می‌کنیم تمام این مفروضات سراپا غلط را درست در نظر بگیریم. لابد باید انتظار داشته باشیم که حضرات «چپ محور مقاومت» همین لحظه مشغول سازماندهی، تاسیس یا ایجاد حزب طبقه‌ی کارگر باشند تا سرانجام بعد از چند سال به توده‌های فرودست اجازه بدهند در واکنش به ستمی که هر دقیقه تحمل می‌کنند به خیابان بیایند، طبقه‌ی کارگر از سطح مطالبات صنفی گذر کند و به مبارزات سیاسی برسد و مبارزات تحت رهبری حزبی که آنها ایجاد کرده‌اند به صورت سراسری در جهت برانداختن نظم موجود و کسب قدرت سیاسی حرکت کند. خب! این اتفاق نه روی داده است و نه نشانه‌ای از حرکت به سمت آن دیده می‌شود. «چپ محور مقاومت» با تمام هیاهوی پر سر و صدایش غیر از سازماندهی محفل‌های مطالعاتی، انتشار چند نشریه‌ی دانشجویی و حضور در نبردهای آواتاری توئیتری که اغلب هم با پرونده‌سازی و دادن گرای امنیتی در مورد نیروهای مبارز و انقلابی توامان است، کار خاصی نمی‌کند. در واقع کسانی که به توده‌های فرودست و طبقه‌ی کارگر فرمان می‌دهند که منتظر بمانند تا آنها حزبی را تاسیس کنند که رهبری توده‌های بی‌خرد را بر عهده بگیرند قدمی در راه تاسیس

این حزب برنمی‌دارند. از این جهت موضع کسانی چون علی علیزاده و مهدی گرایلو در میان نیروهای موسوم به «چپ محور مقاومت» از همه صادقانه‌تر است. اولی تلاش می‌کند در پیوند با نیروهای وابسته به امنیتی‌ترین بخش‌های سپاه پاسداران (موسسه‌ی اوج، شبکه‌ی افق و ارتش سایبری) جبهه‌ی «واقعی» مقاومت ضدامپریالیستی را در حد توانش تقویت کند و دومی از آنجا که صادقانه پذیرفته که امکان تشکیل حزب طبقه‌ی کارگر تا آینده‌ای نامعلوم وجود ندارد و انتظار برای تشکیل چنین حزبی احاله دادن ماجرا به زمانی نیامدنی است، این را تئوریزه می‌کند که نیروهای «واقعی» موجود در «محور مقاومت» (شامل سپاه پاسداران، دولت بشار اسد، حزب‌الله لبنان، حماس در فلسطین، حوثی‌ها در یمن، حشدالشعبی در عراق و...) البته با کمک و یاری روسیه و پوتین در جریان تضادهایشان با امپریالیسم/آمریکا سرانجام سمت‌گیری سوسیالیستی خواهند کرد.

طیف دیگری از نیروهای چپ نیز وجود دارند که ضمن پذیرفتن این‌که حزب طبقه‌ی کارگر وجود ندارد در اساس لزوم هر سطحی از سازماندهی و تشکل‌یابی را نفی می‌کنند. این نیروها تمام نبردهای هژمونیک موجود را در نبردهای رسانه‌ای، کشمکش‌های موجود در شبکه‌های مجازی و بازنمایی خلاصه می‌کنند. امید آنها به مبارزات خودبه‌خودی توده‌ها است و از همین منظر هرگز نقاط ضعف مبارزات موجود را نمی‌بینند و طبعن برای رفع آن هم تلاشی نمی‌کنند. نوعی لاابالی‌گری بازمانده از میراث جنبش سبز و بیش از دو دهه تفوق گفتار لیبرالی در سیاست غیررسمی و فروکاستن «چپ» به شکلی از سبک زندگی و گاهاً حتی دستگاه تمایز و تفاخر برای کسب سرمایه‌ی نمادین ماحصل ترویجات و تبلیغات این بخش از چپ است. جالب این‌که این بخش از چپ نیز پیشاپیش شکست را پذیرفته و آن را قطعی می‌داند و به همین دلیل هرگونه تلاشی برای سازماندهی را به شکل بنیادین نفی می‌کند. تفاوت آنها با چپ محور مقاومت در این است که شکست بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی را به بقای جمهوری اسلامی ترجیح می‌دهد.

هر دوی این بخش‌های چپ، که ظاهراً با هم تضادهای آشتی‌ناپذیری هم دارند، در آمیخته‌ای از «سیاست واقعی» (رئال پولیتیک) و توهم به سر می‌برند و به همین جهت افق تاریخی و طبقاتی هر دوی آنها یکی‌ست: نفی ضرورت و نیز امکان انقلاب و در ضمن بی‌اعتمادی به توده‌ها. این بی‌اعتمادی به توده‌ها البته بدون شک به جایگاه طبقاتی این نیروها نیز مربوط است. نیروهایی که نه تنها به رغم تمام شعارها و موضع‌گیری‌هایشان علیه «طبقه‌ی متوسط» در عمل نشان داده‌اند که اعتماد بیشتری به «طبقه‌ی متوسط» دارند بلکه به دلیل جایگاه طبقاتی خودشان نیز می‌توانند با مسئله‌ی «ضرورت انقلاب» هم‌چنان به عنوان یک امر ذهنی برخورد کنند و چون خودشان هنوز امکان منتظر ماندن برای آینده‌ای نامعلوم را دارند از توده‌هایی که زیر فشار گرسنگی و فقر

و فلاکت در حال نابودی‌اند نیز بخواهند تا آینده‌ای نامعلوم به همراه آنان انتظار بکشند. بنابراین مسئله ترسیم خطوط پیکاری است که هم بتواند امکانات خودش را در واقعیت نشان بدهد و هم عرصه را بر تخیل جهانی دیگر نبندد. جایی بیرون از گنداب «سیاست واقعی» (رئال پولیتیک) و توهم، جایی که به آن عنوان حقیقت می‌دهیم. پس تا اینجا روشن کردیم که از نظر ما تنها کارکرد «اسطوره‌ی حزب لنینی» مسدود کردن مسیرهای اندیشیدن و تلاش به راه‌های دیگر برای سازماندهی و سازمان‌یابی است. تاکید می‌کنیم این به معنای مخالفت اصولی با حزب لنینی نیست و به همین دلیل عنوان اسطوره را پیش از حزب لنینی به کار می‌بریم. اگر نیروهایی یافت شوند که در عمل و نه روی کاغذ و درون جزوه و نقل‌قول نشان دهند امکان تشکیل حزب لنینی در شرایط موجود وجود دارد آنگاه باید بحث را روی نیکی‌ها و بدی‌های حزب لنینی متمرکز می‌کردیم اما چون اعتقاد داریم چنین شرایطی علی‌الحساب موجود نیست و تجربه‌ی چهار دهه مبارزه با جمهوری اسلامی و شکست‌های پیاپی نشان داده است احزاب مدعی احیای حزب لنینی با همان مشکلاتی دست‌وپنجه نرم می‌کنند که ما با آنها روبه‌رو شده‌ایم، عدم این امکان را مادامی که جمهوری اسلامی وجود دارد پیش‌فرض می‌گیریم و تلاش می‌کنیم مسیرهای دیگری بگشاییم.

بگذار صدها گل بشکفد

گفتیم هر ایده‌ای در مورد شیوه‌های سازماندهی و سازمان‌یابی، باید بتواند امکانات واقعیِ خودش را در درون وضعیت موجود نشان دهد. تامل و تعمق در تاریخ دهه‌های گذشته‌ی مبارزه علیه جمهوری اسلامی در داخل کشور می‌تواند انبوهی از تجارب آزموده‌شده در این مورد را پیش چشم ما آشکار کند و هم‌زمان نقاط آسیب‌پذیر حکومت را نیز عیان سازد. از سال‌های میانی دهه‌ی شصت و بعد از روشن شدن سرکوب قطعی سازمان‌ها و احزاب سیاسی، سنتی درون جنبش کمونیستی شکل گرفت که ایده‌ی آن دستوری و به فرمان نبود، بلکه حاصل شرایط واقعی‌ای بود که از یک‌سو با سرکوب تقریبا تمامی شاخه‌های داخلی احزاب و سازمان‌های اپوزیسیون و از سوی دیگر آشکار شدن ضعف ساختاری سازماندهی‌های سراسری و وسیع در برابر دستگاه امنیتی و پلیسی جمهوری اسلامی به نیروهای مبارز و انقلابی تحمیل شد. یک نشانه‌ی ناکارآمدی شیوه‌های سنتی سازماندهی سرنوشت تشکیلات باقی‌مانده از «سازمان وحدت کمونیستی» بود که بخشی از تشکیلات آن از سرکوب‌های دهه‌ی شصت نجات پیدا کرد و باقی ماند اما عملا در سال‌های آخر امکان هرگونه تحرکی را از دست داده و نیرویش صرف حفظ بقای تشکیلات می‌شد. همین سازماندهی ناکارآمد نیز سرانجام در سال ۱۳۶۹ ضربه‌ی اساسی خورد و به طور کامل از هم پاشید.

سنتی که به آن اشاره می‌کنیم شکل‌گیری محفل‌های متعدد در حوزه‌های گوناگون بود که هرچند در ابتدا وام‌دار روابط شکل‌گرفته در سازمان‌ها و احزاب گذشته بودند اما بخشی از آنها به سرعت از این روابط فراتر رفتند. این محفل‌ها در آن برهه و سال‌های بعد توانستند در محیط پیرامون خودشان تاثیرات مهمی بر جای بگذارند. این تاثیرات چنان است که برآمد جریان چپ دانشجویی در دهه‌ی هشتاد و شکل‌گیری تشکل‌های کارگری مستقل و تشکل‌های زنان در همین زمان را بدون روشن کردن نقاط پیوند و تاثیر و تاثرات محفل‌ها بر این برآمد نمی‌توان به درستی تحلیل کرد و بازشناخت. ما البته نظر به بار منفی کلمه‌ی «محفل» در سنت جنبش کمونیستی ترجیح می‌دهیم از این پس این محفل‌ها را با نام آن چیزی بخوانیم که به نظر ما بودند یعنی «هسته‌های کمونیستی». هرچند این هسته‌ها در بسیاری موارد خودشان را نه با این عنوان و نه با این عملکرد بازشناسایی نکردند اما کارکرد آنان همان کارکردی بود که از یک هسته‌ی کمونیستی انتظار می‌رود یا لااقل در آن زمان می‌رفت. تشکیل هسته‌های مطالعاتی، گروه‌های کوهنوردی، انتشار نشریات متعدد در سطوح گوناگون (گاه در حد یک کارخانه، گاه یک شهر و در موارد معدودی سراسری)، تشکیل گروه‌های هنری، تشکل‌های مردم‌نهاد برای یاری به فرودستان، گروه‌های پژوهشی، کتابخانه‌های کوچک با اعضای محدود و مانند آن. به همین دلیل ترجیح می‌دهیم آنها را نه به عنوان «محفل» بلکه به عنوان «هسته» بازشناسایی کنیم تا با محفل‌های موجود در این روزها و روابط محفلی موجود خلط نشود. سوبژکتیویته‌ی موجود در آن هسته‌ها، تلاش آنها برای فراتر رفتن از خودشان و گشودن امکان‌های جدید برای مبارزه و نیز انضباط درونی بازمانده از سنت تشکیلاتی اعضای این هسته‌ها مهم‌ترین نقاط تمایز آنها با چیزی بود که به نام «محفل» می‌شناسیم و نمونه‌های متعددی از آن را این روزها در اطرافمان می‌بینیم: جمع‌هایی که حول روابط دوستانه و بدون هیچ انگیزه‌ی مبارزاتی شکل گرفته‌اند و حاصل کار آنها صرفا تثبیت محفل و ترویج روابط محفلی در سطح جنبش است. متاسفانه به دلیل سایه‌ی سرکوب، تجربه‌های گذشته هرگز مکتوب و جمع‌بندی نشده‌اند و از این رو استناد ما فعلا تنها می‌تواند به خاطرات فراوانی باشد که شنیده‌ایم هرچند اعتقاد داریم در دسترس است و جوینده‌گان احتمالی خواهند توانست نمونه‌های بسیاری از این تجارب را پیدا کنند. در عین‌حال امیدواریم رفقا و دوستان ما در جمع‌های دیگر نیز در صورت همراهی با این ایده بتوانند در حد امکانات خودشان در مکتوب کردن برخی از این تجارب مشارکت کنند.

شبکه‌ای که به ناگزیر در میان این هسته‌های فعال در حوزه‌های گوناگون شکل می‌گرفت موجب می‌شد جنبش کمونیستی پیشاپیش از یک شبکه‌ی توزیع و تولید فعال برخوردار باشد. در عین‌حال دستگاه پلیسی حکومت برخلاف سازماندهی‌های سنتی امکان سرکوب این شبکه را نداشت. دستگاه امنیتی هم‌چنان برای سرکوب این

شبکه‌ی عملا موجود از امکاناتی استفاده می‌کرد که سرکوب همان سازماندهی‌های پیشین در اختیارش گذاشته بود. یعنی مثلا با تحت فشار قرار دادن زندانیان سیاسی دهه‌ی شصت که بخش بزرگی از آنان در این هسته‌ها فعال شده بودند تلاش می‌کرد هسته‌ها را متلاشی و از این طریق در کار این شبکه اخلال ایجاد کند. البته گاهی هم موفق می‌شد هسته‌ای را از بین ببرد اما از هم پاشیدن یک هسته یا چند هسته خللی در کار شبکه ایجاد نمی‌کرد، حتی در برخی اوقات اعضای یک هسته‌ی از هم پاشیده با اتکا به شبکه‌ی روابط و رفاقت‌ها که از هم پاشیدنی نبود، بلافاصله یا بعد از چندی در یک هسته‌ی دیگر و احتمالا در یک حوزه‌ی دیگر فعال می‌شدند. بر همین اساس مهم‌ترین ویژگی این شکل از سازماندهی این بود که با زندگی نیروهای موجود درون خودش می‌آمیخت و به همین دلیل آسیب‌ناپذیر می‌شد یا لااقل میزان آسیب‌پذیری آن، به ویژه در مقام مقایسه با سازمان‌ها و احزاب سراسریِ پیشین، به مراتب کاهش می‌یافت.

پروژه‌های گوناگون امنیتی و سیاسی با افق امنیتی که اجرای آنها از دوران دولت اصلاحات در دستور کار نهادهای امنیتی و به طور ویژه وزارت اطلاعات قرار گرفت نشان داد که دستگاه امنیتی رژیم نیز، هرچند با کمی فاصله، به این نتیجه رسیده است که به شیوه‌های سنتی نمی‌تواند در برابر این جریان کاری از پیش ببرد و باید از استراتژی‌ها و تاکتیک‌های جدید سرکوب بهره بگیرد. چند سالی لازم بود تا نیروهای انقلابی بتوانند نگرش امنیتی-پلیسی‌ای که در جریان تشویق به و ترویج تشکیل انجمن‌های غیردولتی (NGO) وجود داشت را تحلیل کنند و در این میان بسیاری از دست‌آوردها از دست رفته بود. استراتژی دولت اصلاحات که ارگان‌های مختلف آن تشویق و تسهیلِ تشکیل انواع انجمن‌های غیردولتی را در دستور کار گذاشته بودند این بود که با دولتی کردن نیروهای فعال در جامعه به میانجی سازماندهی آنها در انجمن‌های غیردولتیِ طرف قرارداد با دولت و تزریق پول و امکاناتی که لاجرم به همراه خود فساد و امتیاز و رقابت را وارد فضای فعالیت‌های اجتماعی می‌کرد، بتواند بخشی از آن سنت‌های گذشته را از بین ببرد و البته در این زمینه بسیار موفق بود. تقریبا نظیر تجربه‌ای که رفقای ما در خارج از کشور چه آن زمان و چه در سال‌های بعد با سرازیر شدن بودجه‌های هنگفت از سوی پارلمان‌ها و دولت‌های غربی و نهادها و بنیادها برای تقویت «اپوزیسیون» از سر گذراندند.

در نمونه‌ای دیگر بعدها معلوم شد در جریان بازداشت‌های مربوط به سال ۱۳۸۸ مقامات ارشد وزارت اطلاعات توسط برخی از بازداشت‌شدگان تواب‌شده یا کسانی که در روند بازجویی و دادگاه از خود ضعف نشان داده بودند تلاش کرده‌اند موسسات فرهنگی و نشریات علنی و مجوزداری را تاسیس و راه‌اندازی کنند. نکته‌ی بااهمیت برای متن ما در جریان این پروژه‌ی امنیتی این تحلیل بازجویان و مقامات ارشد امنیتی بود که گفته بودند ساختار

بی‌شکل فعالیت چپ و تبدیل شدن آن به یک «جریان» مانع از نظارت امنیتی می‌شود و بهتر می‌دانند چپ در غالب موسسات یا نشریه‌های علنی سازماندهی شود تا روابط آن قابل کنترل و در احاطه‌ی نیروهای امنیتی باشد. غرض از ذکر این دو نمونه هم روشن کردن این بود که ایده‌ی ما سنت مشخصی در جنبش کمونیستی ایران دارد و هم این‌که مستند به جریانات گذشته اثبات کنیم پیش از این نشان داده شده است که روش‌های کلاسیک سرکوب نمی‌تواند این شبکه‌ی به هم متصل از هسته‌های مستقل را از پا درآورد. با این وجود هرچند آنچه که در گذشته اتفاق افتاده الهام‌بخش ماست اما بنا به شرایط جدید، وضعیتی که در آن قرار داریم و افقی که در پیشِ روست باید بتوانیم آن تجربه را غنا بخشیم و از آن در خدمت مبارزه‌ی امروزمان استفاده کنیم. اگر در تجربه‌ای که در مورد آن نوشتیم نام «هسته» نامی است که ما بنا بر ماهیت بر آن «محافل» گذاشتیم خلا میان «محفل» و «هسته» را چه چیزی پر خواهد کرد؟ چگونه آن ماهیت به یک سوبژکتیویته‌ی مداخله‌گر و هدف‌مند تبدیل می‌شود؟ و چگونه بگذاریم صدها هسته بکشفد؟

انضباط، انضباط، انضباط

پرسش‌برانگیزترین بخش این ایده در مباحث درونی ما این بود که چگونه این هسته‌ها انضباطی ایجابی به دست خواهند آورد؟ طبعا منظور ما در اینجا از «انضباط» تنها محدود به انجام وظایف و مسئولیت‌ها، اجرای درست و اصولی قرارها، رعایت نکات امنیتی و مانند آن نیست. اتفاقا تنظیم و حراست از چنین اموری در یک هسته‌ی کوچک کار چندان دشواری نیست و هر هسته‌ای می‌تواند تجارب خودش را با توجه به نوع روابط و پیشینه‌ی آشنایی میان اعضای هسته در برقراری نظم درونی هسته داشته باشد. آنچه که بیشتر مورد توجه ماست انضباطی ایجابی است که بتواند تمام این هسته‌ها را به هم مربوط کند و مبارزات آنها را در تداوم یکدیگر و مقوم همدیگر بسازد بی‌آنکه نیاز باشد به سمت تشکیل یک سازمان سراسری (که پیش از این در مورد عدم امکان و آسیب‌های آن **لااقل در شرایط فعلی** نوشتیم) حرکت کند.

پیش از این در متن دومی که از جانب کمیته‌ی ما با عنوان «خطابی به جریان صنفی دانشجویی»[1] منتشر شد نوشته بودیم: «در خیزش توده‌ای دی‌ماه ۹۶، جریان دانشجویی در جغرافیایی نمادین (مرز بین دانشگاه و خیابان) در کنار مردم ایستاد و به طرح دو شعار اساسی پرداخت که یکی [اصلاح‌طلب، اصولگرا/ دیگه تمومه ماجرا] تبدیل به شعار اصلی قیام دی‌ماه شد و دیگری (نه شاه می‌خوایم، نه ملا/ فقط تشکیل شورا) مسیری نسبتا طولانی از

۱. فلاخن شماره‌ی صد و پنجاه و ششم در سایت منجنیق در این آدرس https://bit.ly/2QIfzxv

تکامل را طی کرد تا بالاخره از درون اعتصاب کارگری هفت‌تپه و دقیقا از زبان شورای کارگری این کارخانه شنیده شود: نان، کار، آزادی/ اداره‌ی شورایی». به باور ما قیام آبان هرچند چه در فرم و چه در محتوا نشانه‌ی اعتلای مبارزات نسبت به خیزش دی‌ماه بود اما لاجرم باید آن را در ادامه‌ی خیزش دی‌ماه دانست و از این جهت رد آن دو شعار بنیادین را تا به امروز پیگیری و منطق آن را تداوم داد.

اگر اصلاح‌طلبانِ وحشت‌زده از خیزش دی‌ماه به ناگهان عنان اختیار از کف دادند و در روزهای خیزش اغلب چهره‌های شاخص آنها خواستار اقدامات فوری و قاطع نیروهای سرکوب شدند، تا مقطع قیام آبان نزدیک به دو سال فرصت داشتند تا با توجه به شرایط موجود و آنچه که انتظار می‌رفت تلاش کنند با تغییر تاکتیک‌هایشان از قیام آبان طرفی ببندند. با این وجود به رغم فرصت طلایی‌ای که به ویژه در اعتراضات دی ۹۸ و حضور بخش‌هایی از طبقه‌ی متوسط در تجمعات اعتراضی در واکنش به تهاجم موشکی سپاه به هواپیمای مسافربری اوکراین ظاهرا در اختیار آنان قرار گرفت، و به رغم ابراز هم‌دلی با دلایل خشم مردم در جریان قیام آبان و اعتراضات دی‌ماه ۹۸ و حتی گاهی اتخاذ مواضع انتقادی نسبت به اقدامات دولت اعتدال، نتوانستند کاری از پیش ببرند. دو سال بعد از خیزش دی‌ماه آشکار شد شعار اصلاح‌طلب، اصولگرا/ دیگه تمومه ماجرا آنگونه که حمیدرضا جلایی‌پور ادعا می‌کرد شعاری نبود که تنها «کمتر از پنجاه نفر از چپ‌های مارکسیست» آن را طرح کرده باشند، بلکه شعاری بود بیان‌کننده‌ی واقعیتی که در جامعه جریان داشت و جامعه‌شناس اصلاح‌طلب از درک آن عاجز بود اما «کمتر از پنجاه نفر از چپ‌های مارکسیست» آن را به خوبی درک کرده بودند. به همین دلیل است که برای مثال رد صلاحیت گسترده‌ی کاندیداهای اصلاح‌طلب برای نمایندگی مجلس هیچ واکنشی در جامعه ایجاد نکرد و مجموعه‌ی اقدامات و مواضع چهره‌ها و احزاب و اندام‌های اصلاح‌طلبان در نشریات و دانشگاه‌ها با هیچ اقبال و توجهی روبه‌رو نمی‌شود. اگر این شعار در خیزش دی‌ماه نشانه‌ی آغاز دوران جدیدی بود، با قیام آبان روشن شد این دوران جدید تثبیت شده و نبرد نه میان دو جناح از یک حکومت بلکه میان جبهه‌ی مردم و حاکمان است.

شعار دوم اما شعار راهبردی ماست که ما را به سمت افقی منضبط هدایت می‌کند. شعار «اداره‌ی شورایی» هرچند در ابتدا صرفا به عنوان آلترناتیوی ایجابی برای اداره‌ی یک کارخانه (نیشکر هفت‌تپه) مطرح شد و به فاصله‌ی اندکی در یک کارخانه‌ی دیگر (گروه ملی فولاد اهواز) هم به میان آمد، اما شرایط طرح آن و سمت‌وسوی طرح آن از همان ابتدا روشن کرد که به عنوان آلترناتیوی ایجابی تعمیم‌پذیر و جهان‌شمول است. برخلاف آنچه که بخشی از جریانات کارگری تلاش کردند جلوه دهند «شورا»یی که در هفت‌تپه و فولاد مطرح شد آلترناتیوی برای تشکل‌یابی کارگری نبود بلکه آلترناتیوی برای اداره‌ی کارخانه و به همین معنا به شکل توامان اداره‌ی اجتماعی-

سیاسی کارخانه و به دست گرفتن سازماندهی اجتماعی تولید بود. برای اثبات این حرف کافی است توجه کنیم که در تمام طول دور جدید مبارزات هفت‌تپه «سندیکای کارگران نیشکر هفت‌تپه» که از سال ۱۳۸۷ بازگشایی شده بود، نه تنها از بین نرفت بلکه نقش خودش را در مبارزات کارگران ایفا و در اتحاد و هماهنگی کامل با مجمع نمایندگان کارگران هفت‌تپه، که نطفه‌های شورای کارگری محسوب می‌شد، عمل کرد. در نهایت هم در پرونده‌ی قضایی موسوم به «پرونده‌ی هفت‌تپه» شاخص‌ترین چهره‌ی این سندیکا یعنی علی نجاتی در کنار دو عضو شاخص مجمع نمایندگان کارگری یعنی اسماعیل بخشی و محمد خنیفر در تهران محاکمه شد و محاکمه‌ی دیگر اعضای مجمع نمایندگان کارگری را به بیدادگاه‌های محلی خوزستان سپردند.

«مجمع نمایندگان» در طول دور جدید مبارزات کارگران هفت‌تپه، به ویژه در اعتصاب و اعتراضات پیوسته و ادامه‌دار پاییز ۱۳۹۷، در واقع همان نقشی را ایفا کرد که در سنت مبارزات کارگری «کمیته‌های اعتصاب» ایفا می‌کنند. ضمن این‌که تمام این اقدامات از پشتیبانی کامل و حمایت عملی سندیکای کارگران نیشکر هفت‌تپه برخوردار بود. می‌توان نتیجه گرفت که اگر مبارزات کارگران هفت‌تپه ادامه می‌داشت و شورای کارگری اداره‌ی کارخانه را به دست می‌گرفت هم سندیکا هم‌چنان می‌توانست به فعالیت خودش ادامه دهد و در جهت پیگیری حقوق صنفی کارگران نقش موثری داشته باشد. بنابراین باید با صراحت گفت شعار «اداره‌ی شورایی» در هفت‌تپه و فولاد طرح یک آلترناتیو ایجابی برای اداره‌ی جامعه بود. شعاری که به سرعت از جانب نیروهای دیگر مورد استقبال قرار گرفت و به طور مشخص در میان بخش وسیعی از جریان صنفی دانشجویی و نیز بخشی از مبارزان صنفی معلمان در مورد لزوم «اداره‌ی شورایی» دانشگاه‌ها، مدارس، آموزش و جامعه سخن گفته و متون بسیاری هم در این زمینه تولید شد.

بنابراین هر مبارزه‌ای در شرایط موجود، یعنی در شرایطی که جمهوری اسلامی دیگر قادر به ادامه‌ی حکمرانی خود نیست و اعتلای مبارزات مردمی و انباشت خشم در توده‌های فرودست امکان و لزوم «انقلاب» را در دستور کار نیروهای انقلابی گذاشته است، باید نسبت خود را با ایده‌ی «اداره‌ی شورایی» به عنوان آلترناتیوی در برابر و در تضاد با انواع آلترناتیوهای ارتجاعیِ مطرح برای دوران بعد از جمهوری اسلامی، تعیین کند. این دقیقا همان نقطه‌ای است که ما به «انضباط» دست پیدا می‌کنیم و در سطوح مختلف هم‌جهتی‌هایی شکل می‌گیرد که به مبارزه‌ی هر یک هسته‌ی کوچک کمونیستی معنا می‌دهد و آن را به جبهه‌ای متصل می‌کند که هم وجود دارد و هم وجود ندارد. در افق سیاسی با سازماندهی سیاسی گفتار و نیز سازماندهی امکانات در جهت مبارزه برای بنای آلترناتیوی ایجابی وجود دارد و با گریز از تلاش برای فرو کردن همه زیر چتر خفه‌ی ائتلاف‌ها و اتحادهای بلندمدت

هم آسیب‌های امنیتی را به حداقل می‌رساند و هم پیشاپیش امکان هرز رفتن نیروها در جریان انشعاب‌ها و افتراق‌های بیهوده را پایین می‌آورد.

این هسته‌ها بنا به شرایط می‌توانند در غالب هسته‌های مخفی، نیمه‌مخفی یا علنی سازماندهی شوند اما نقطه‌ی اتصال و پیوند آنان نه جلسات مشترک بلکه جهت مشترک در مبارزه است. جهتی که البته می‌تواند در مقاطعی به همکاری‌های کوتاه یا بلندمدتی هم منجر شود. تنها در دل همین شکل از مبارزه است که می‌توان هم علیه لاابالی‌گری مرسوم در بخشی از چپ طبقه متوسطی به اقدامی عملی دست زد و هم منتظر شرایط ظهور حزب لنینیِ موعود نماند.

البته باید تاکید کرد در این متن به هیچ‌وجه در مورد تشکل‌هایی که ماهیت «توده‌ای» دارند و دستورِ کار آنها سازمان دادن توده‌های وسیع حول مبارزات مشترک است صحبت نکردیم. این تشکل‌ها یا جنبش‌ها برای مثال جریان صنفی دانشجویی، کانون صنفی معلمان، اتحاد بازنشسته‌گان، سندیکای کارگران شرکت واحد، تشکل‌های کارگران هفت‌تپه، فولاد، هپکو، راه‌آهن، رانندگان کامیون و... وظایف و دستورِ کارهای ویژه‌ی خودشان را دارند و در صورت لزوم باید در مورد هر کدام از آنها متن متفاوتی نوشت. بنابراین باید تاکید کرد تشکیل هسته‌ها تنها بخشی از ایده‌ی سازمان‌یابی است و باید در عمل نقاط پیوند آن با جنبش‌ها و سازمان‌های توده‌ای را به عنوان بخش مهم و مکمل این ایده تنظیم و تبیین کرد.

به جای جمع‌بندی

در انتها بگذارید به مسئله‌ی «تشکیلات سراسری» بازگردیم. در این متن نشان دادیم که در مواجهه با انسدادهای عملی و بحران‌های موجود باید به دنبال راه‌های خلاقانه‌ای برای سازمان‌یابی گشت و بدون سازمان‌یابی مبارزه‌ی انقلابی حتی اگر ناممکن نباشد -که هست- بی‌معنا و بیهوده است. چندین بار تاکید کردیم که ایده‌ی ما صرفا درمورد **شرایط مشخص امروز در ایران** نوشته شده و نه قابل تعمیم به کشورهای دیگر است و نه قابل تعمیم به شرایطی در آینده که هنوز مختصات آن را نمی‌دانیم. حتی این را هم در نظر می‌گیریم که ممکن است در برخی مناطق در ایران که ما شناخت مناسبی از آنها نداریم بتوان به گونه‌ی دیگری عمل کرد که امیدواریم از تجارب و تحلیل‌های رفقای ساکن در این مناطق بهره‌مند شویم و در جریان آنها قرار بگیریم. اعتقاد داریم سنت جنبش کمونیستی غیر از این نبوده است. سنت جنبش کمونیستی به ما می‌آموزد «تحلیل مشخص از شرایط مشخص» باید مابه‌ازای عملی مشخص هم داشته باشد. تنها بورکرات‌ها می‌توانند یک الگو، و تنها یک الگو را برای تمام

اعصار و اماکن قابل اجرا و مفید بدانند و البته دیوار سخت واقعیت همواره موجب ناکامیابی آنان می‌شود بی‌آنکه متاسفانه این ناکامیابی منجر به بازنگری بنیادینی گردد.

بنابراین در انتهای این متن نمی‌توانیم از وسوسه‌ی نوشتن این چشم‌پوشی کنیم که اگر در شرایط آینده‌ی ایران پساجمهوری اسلامی شکل گرفتن تشکیلاتی سراسری واجب و ضروری باشد، مختصات چنین تشکیلاتی، خصوصیات آن، وظایف آن و نحوه‌ی سازماندهی آن تنها و تنها از دل تجربیات امروز آشکار خواهد شد. اجزای این تشکیلات تنها به واسطه‌ی اعتمادی که در جریان مبارزات امروز امکان شکل‌گیری دارند می‌توانند از فرصت‌ها و امکان‌های آینده استفاده کنند. تقریبا تمامی نیروهای سراسری بعد از انقلاب ۵۷ از درون همین هسته‌هایی شکل گرفتند که در سال‌های گذشته مبارزه را آغاز کرده یا در جریان مبارزات انقلابی دو سال پایانی سلطنت پهلوی شکل گرفته بودند. تلاش خواهیم کرد در متون آینده نمونه‌هایی از این تجارب را با نقاط قوت و ضعف‌هایشان بررسی کنیم. بنابراین به جای این‌که منتظر فرصت موعود بمانیم تا امکان تشکیل سازمان سراسری از جایی بیرونِ خودمان مهیا شود، از همین امروز هسته‌هایی را سازمان دهیم که هم تاثیر معین خودشان را در مبارزات انقلابی امروز خواهند داشت و هم اجزای سازمان فردا را شکل خواهند داد.

منجنيق
Manjanigh

SOUNDCLOUD